



www.ketab.ir

زوزه در مه

جلد اول

نگین مقصودی



فهرست اسنادی کتابخانه ملی

سرشناسه : مقصودی، نگین، ۱۳۷۱-

عنوان و نام : زوزه در مه / نگین مقصودی.

بدید آور

مشخصات نشر : تهران: میراث فرهیختگان، ۱۴۰۱.

مشخصات : ۲ ج.

ظاهری

شابک : دوره: 3-80-7952-622-978؛ ۱۰۰۰۰۰۰ ریال:

ج. ۱-71-7952-622-978؛ ۱۲۰۰۰۰۰ ریال:

ج. ۲: 8-72-7952-622-978

موضوع : داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

Persian fiction -- 20th century

رده‌بندی کنگره : PIR۸۳۶۱

رده‌بندی دیویی : ۸۶۳/۶۲

شماره : ۸۸۶۰۰۶۳

کتابشناسی

ملی

طلاعات رکورد : فیپا

کتابشناسی



زوزه در مه جلد اول

نگین مقصودی

ناشر: میراث فرهیختگان Miikhtegan Publicationsras Farh

۰۹۱۲۸۵۱۹۹۸۵ و ۰۲۱۵۵۵۴۰۷۶۵

چاپ اول / خرداد ۱۴۰۰ شمسی / شمارگان: ۲۰۰ نسخه

محل نشر: تهران / قطع: رقعی / قیمت: ۱۰۰ هزار تومان

مالکیت مادی و معنوی این اثر برای نویسنده محفوظ است

شابک اختصاصی ۹۷۸-۶۲۲-۷۹۵۲-۷۱-۱

شابک مشترک ۹۷۸-۶۲۲-۷۹۵۲-۸۰-۳

www.ketab.ir

فهرست

فصل اول	ده جنگلی
فصل دوم	غریزه
فصل سوم	مرگ و سایه
فصل چهارم	اولین ملاقات
فصل پنجم	گرگ سفید
فصل ششم	تب خون
فصل هفتم	تبدیل
فصل هشتم	راهنما
فصل نهم	ماه کامل
فصل دهم	جشن سوخته
فصل یازدهم	وود کجاست؟
فصل دوازدهم	انتقام
فصل سیزدهم	کوچ اجباری
فصل چهاردهم	اسارت
فصل پانزدهم	شورا
فصل آخر	طلوع غم‌انگیز

مقدمه:

صدای دویدن پاهای گرگ ماده شنیده می‌شد. جسم نیمه جان مرد را داخل غار کشاند و بیرون دوید. صدای فریاد مهاجمین که قصد کشتن مرد را داشتند به ناله‌ها و صدای خرد شدن استخوان‌ها ختم شد. چشم‌های نیمه باز مرد بعد از اندکی آرام گرفتن زمانی باز شد که گرگ ماده، با دست‌کنده شده‌ی انسانی وارد غار شد. دست‌را گوشه‌ای رها کرد و به سمت مرد زخمی آمد. خون دلمه‌بسته‌ی لای دندان‌هایش به روانی آب، در جریبان بود و خاک سرد غار را تر می‌کرد. تن نیمه‌عریان مرد به واسطه‌ی خون‌های خشک شده‌ی سیاه به چشم می‌آمد و زخم عمیق روی پهلوی‌اش شکاف بزرگی بود. گرگ کنار مرد رسید. دست‌کمتر زخمی شده‌اش را به سمت برگ‌هایی که گوشه‌ی غار انبار شده بود کشاند. خیلی نرم به نظر نمی‌آمد؛ اما از سنگ‌های کف غار بهتر بود. جای مرد کنار آتش امن شد و نور کم جان قرمز رنگ، تن سرد و زخمی‌اش را کمی تسکین داد.

گرگ که خودش هم به واسطه‌ی جنگیدن با مهاجمین، زخمی شده بود بی‌اعتنا به زخم‌هایش، تمام خون روی بدن مرد را با زبان پاک کرد تا زخم‌های پنهان شده هم آشکار شود. مرد بی‌نور به محض لمس زخم‌هایش در حالی که از ظاهر گرگ می‌ترسید، مرد قاحشی را تحمل می‌کرد؛ اما نای فرار و فریاد زدن نداشت و مرگ را انتظار می‌کشید. پاک شدن زخم‌ها تقریباً تمام شده بود و تن لرزان مرد از تب و ترس می‌لرزید. خودش را با درد، کمی عقب کشید تا از زیر سایه‌ی گرگی که در ناباوری نجاتش داده بود رها شود.

نفس‌هایش به واسطه‌ی زخم عمیق پهلوی‌اش با درد و منقطع خارج می‌شد. خودش را عقب کشاند و گرگ ماده که چشم‌های ترسیده‌ی مرد زخمی را دید، عقب رفت و به سمت گوشه‌ی دیگر غار خیز برداشت. گام‌هایش با هر قدم سبک‌تر می‌شد و پاهایش کوتاه‌تر... مرد زخمی به گمان این‌که از ترس و درد توهم زده است با تعجب چشم‌گشاد کرد. هرچه می‌گذشت حرکات گرگ عجیب‌تر می‌شد و نگاه مرد زخمی، وحشت‌زده‌تر!

تن گرگ رو به کوچک شدن بود و پوزه‌ی بزرگش هر لحظه بیشتر در صورتش فرو می‌رفت. گردن گرگ به سمت سینه‌اش خم شد و پنجه‌های مودار و خونیش به انگشت‌های ظریف و زنانه‌ای تبدیل شد. مرد از ترس به عقب پرت شد و تن عرق کرده و عریان‌ش به دیوار سرد غار کوبیده شد. از ترس زبانش بند آمده بود و چیزی را که می‌دید نمی‌توانست باور کند. گرگ بزرگ به زنی ریز نقش تبدیل شده بود و موهای بلند مجعد زن تمام تنش را پوشانده بود. گویی هرگز گرگی در کالبد این زن نبوده...

زن با صدای ترق تروق استخوان‌هایش ایستاد و در حالی که گردنش را تکان می‌داد به سمت مرد آمد. موهای بلندش زنانگی‌هایش را پوشانده بود. مرد که از تعجب و امانده بود با چشم‌های نیمه‌بازی که با هر نفس از درد جمع می‌شد، زن را تعقیب می‌کرد. تازه متوجه‌ی کاسه‌ها و کیسه‌های آویزان شده‌ی بالای سرش شد.

زن در سکوت و بدون آن‌که نگاهی به او بیندازد ضماد تیره‌رنگی را از محتویات داخل کیسه‌ها ساخت. کنار مرد نشست و تمام زخم‌ها را با ضماد شفا بخشی که ساخته بود تیمار کرد. نوبت به زخم بزرگ پهلوی رسید. گرگ ماده با دست زخم باز شده را بیشتر باز کرد تا ضماد را داخل زخم فرو کند. همین‌که انگشت‌های زن با حجم زیادی از دارو وارد زخم شد، مرد بی‌نوا فریاد بلندی کشید و از شدت درد بیهوش شد...